

به شهر ریختند و با عجله خود را به عمارت شهرداری و تلگرافخانه و ارک دولتی رسانیدند و بنای شلیک را گذاردند و بدون آن که مقاومت مهمی از طرف مأمورین دولت ایران در مقابل آنها بشود آن نقاط مهم را اشغال کردند و در محلهای مرتفع که مسلط بر شهر بود به سنگر بندی پرداختند در این روز چند نفر از عابرین و مردمان بیگناه که در گوشه و کنار بودند مجروح شدند.

نکراسف با یک دسته سوار روسی به سبزه میدان رفت و ابنیه دولتی مجاور آنجا را اشغال نموده سپس دسته های متعدد سرباز روسی بنای گردش را در شهر گذاردند و هر کس را که می دیدند مجروح و یا دستگیر و زندانی می کردند، فقط چند تیرهوایی از طرف شهربانی شلیک شد که به کسی آسیبی نرسانید سربازان روسی به خانه کسانی که مشروطه خواه می دانستند و در قیام آزادی شرکت کرده بودند ریخته و به بهانه جمع آوری اسلحه بیرحمی و جنایاتی کردند که شرح آن جز موجب ملال خوانندگان نتیجه ای ندارد.

در یادداشتهایی که پس از انقلاب کبیر روسیه از نکراسف به دست مورخین افتاده می نویسد «من مستقیماً با زمامداران دولت در پترسبورخ ارتباط داشتم و از آنجا دستور می گرفتم و اقداماتی را که در گیلان کردم برطبق اختیارات مطلقه ای بود که از طرف دولت روسیه به من داده شده بود.»

ناگفته نگذارم که در موقعی که قشون روس به طرف ارک دولتی هجوم برد یک دسته سوار طالشی بسرکردگی سید اشرف ناسی آن محل را محافظت می کرد و بناچار جنگ میان دو طرف در گرفت و در نتیجه یک نفر قزاق روسی که گویا همان کسی باشد که در بالا گفته شد کشته شد و دو نفر هم از سواران طالش کشته شدند و چون سواران مذکور قدرت ایستادگی در مقابل قشون روسی که مسلسل هم بکار می بردند نداشتند، فرار کردند. کسانی که شاهد و ناظر این وقایع بودند و ظهیرالدوله حاکم گیلان بر این عقیده بودند که در این زد و خورد در حدود بیست نفر از مردم بی گناه کشته شدند و جماعتی که شاید از پنجاه نفر متجاوز بود مجروح گشتند.

روز بعد روس ها تمام شهر را تصرف کردند و سلطه خود را در تمام ادارات بکار بردند و قوای تأمینیه را که حافظ امنیت شهر بود خلع سلاح کردند و جماعتی که از صد نفر متجاوز بود یخواری دستگیر و زندانی نمودند و خانه سیرزا کریم خان و چند خانه دیگر را ویران نمودند.

روز شبیه یکم دی حاجی صمد تاجرباشی روس به بازار رفت و جمعی از تجار و رؤسای اصناف را گرد خود جمع کرد و به آنها گفت اگر فوراً بازارها را باز نکنند همه دکاکین را غارت خواهیم کرد، ولی از طرف مردم اهمیتی به گفته او داده نشد و شهر همچنان در حال تعطیل بود.

ظهِیرالدوله و اعضای انجمن برای کسب تکلیف به تلگرافخانه رفتند و بوسیله تلگراف حضوری با دولت تماس پیدا کردند ولی این تلگرافات حضوری کمترین تأثیری در تقدیرات گیلان نداشت و نکراسف و سربازان روسی آنچه می‌خواستند بدون آنکه اعتنایی به مقامات دولتی ایران بکنند می‌کردند.

خلاصه مذاکرات تلگرافی دولت به مردم گیلان این بود که از جنگ و خونریزی اجتناب کنید و مردم را وادار کنید بکار و شغل خود مشغول شوند تا دولت با سفارت روس راهی برای اصلاح و خاتمه دادن به کشمکش گیلان پیدا کند. چند دفعه کارگزار گیلان برای ملاقات قنسول روس به قنسولخانه رفت ولی قنسول از ملاقات او خودداری کرد و کوچکترین اعتنایی به مأمور رسمی وزارت خارجه ایران نمود.

در همان روز روسها به‌خانه میرزا حسن خان کسمایی که از مشروطه‌خواهان بود ریختند و خانه او را غارت کردند ولی آنچه جستجو کردند خود او را نیافتند ولی دو نفر دیگر را به نام اسعدالحکما و سعید دیوان دستگیر و در قنسولخانه زندانی کردند.

«قشون روس به بازارها ریخته می‌خواهند دکاکین را غارت کنند کسی جرأت بیرون آمدن از خانه خود را ندارد، در کوچه و بازار جز سالدات روسی کسی دیده نمی‌شود، تفنگ و فشنگ قراولخانه‌ها و مستحفظین تلگرافخانه را گرفتند هر کس را که می‌بینند لخت می‌کنند آنچه اسلحه از توپ و تفنگ و فشنگ در قورخانه دولتی و در خانه مردم بود جمع‌آوری کرده به اردوگاه بردند.»

### تلگراف کارگزار گیلان به وزارت خارجه

روز دوشنبه سوم دی نکراسف اعلامیه‌ای بشرح ذیل در شهر منتشر نموده: «در هشتم دکامبر دسته‌ای که مصمم عداوت و ضدیت با روسها بودند به مستحفظین و ملتزمین کنسولگری سرازیر و حمله نمودند از اوضاع پیش‌آمد این اتفاق و سرزیر نمودن واضح شد که بودن اسلحه و سایر ادوات حربی نزد اهالی و ذخیره محلی اسباب خطر است به ملاحظه اعاده امنیت در شهر مباشرین حربی دولت روس در دهم دکامبر آنچه اسلحه نزد اهالی و خانه‌ها و نظمیۀ پیدا نموده توقیف و ضبط نمودند و خاطر عموم را قنسولگری امپراطوری آگاه و اعلان می‌نماید همه اقدامات از روی لزوم بعمل آمده و مخصوصاً به ملاحظه تولید امنیت و دفع مخاطرات بوده و اکنون که تا یک درجه منظورات را بروفق مقاصد مذکور به عمل آمده دید قنسولگری امپراطوری اهالی را دعوت به مداومت حرفه معمولی خودشان می‌نماید و به ایشان حمایت خود را از حفظ مال و جان ایشان وعده داده متتهای احترام را راجع به عقاید مذهبی آنها به عمل آورده و خاطر نشان می‌نماید شرافت مساجد و معابد آنها همیشه منظور است.»

قنسول امپراطوری روس نکراسف

روز چهارشنبه پنجم دی اعضاء انجمن رشت برای مذاکره با نمایندگان مجلس به تلگرافخانه رفته و تلگراف حضوری داشتند از طرف نکر اسوف یک دسته قشون روسی به تلگرافخانه رفت و سید عبدالوهاب نماینده انجمن را توقیف و به قسولخانه آوردند و در آنجا توقیف کردند.

سید اشرف می گفت روسها بینهایت با آن پیر مرد محترم بد رفتاری کردند و در اطاق تنگ و تاریک محبوس ساختند، یوسف خان معاون شهربانی و سلیم خان رئیس اداره امنیه و فتح الله خان رئیس کلانتری که از رشت فرار کرده روانه تهران شده بودند بنا به دستور نکر اسوف در راه میان تهران و رشت نزدیک منجیل بوسیله عده ای سر باز روسی دستگیر و به رشت مراجعت داده شدند و در قسولگری محبوس ساختند و نیز مشهدی محمد زرگریاشی را در نیمه شب در حالی که با اهل و عیالش خوابیده بود بوضع فجیعی گرفتار و بحبس انداختند.

پس از چند روز سید عبدالوهاب و چند نفر دیگر را بوسیله مأمورین روس به بندر پهلوی برده و در آنجا به کشتی نشانده به باد کوبه بردند و در یک محل غیر مناسب محبوس ساختند.

ایرانیان مقیم باد کوبه که در آن زمان مردمان معروف و ثروتمند میان آنها بسیار بود و در مقامات روسی اعتباری داشتند برای نجات محبوسین اقدامات سودمندی نمودند و قسول ایران مقیم باد کوبه نامه ذیل را به وزارت خارجه نوشته که در اینجا ملخص آن را درج می کنیم: «چنانچه تلگرافاً عرض شده دیروز بوسیله کشتی روس ده نفر از اشخاص معروف رشت و انزلی را وارد باد کوبه نمودند و تحت الحفظ آنها را به حکومت محل برده و در آنجا محبوس نمودند چاکر علت توقیف آنان را از حاکم باد کوبه خواستار شدم چون جواب مساعد نداد ناچار گزارش جریان امور را به اطلاع قسول ژنرال تفلیس رسانیدم تا مشارالیه با فرمانفرمایی قفقاز ملاقات نموده وسیله استخلاص آنها را فراهم آورند اساسی محبوسین باد کوبه به قرار ذیل است:

حاجی آقا خلیل رئیس بلدیة — یوسف خان رئیس نظمیة — آقای سید عبدالوهاب مجتهد — فتح الله خان — سلیم خان رئیس امنیه — حاجی اسماعیل — حاجی علی — شیخ — علی اکبر واعظ و دونفر ارمنی.»

دستگاه آزادی و مشروطیت از این تاریخ در گیلان برچیده شد و بجای آن حکومت استبدادی روس برقرار گردید انجمن ایالتی منحل و دکانین و بازارها باز شد و مردم با حال تأثر و ناامیدی به کسب و کار خود مشغول شدند.

پس از چند روز میرزا صالح خان آصف الدوله که سابقه آزادیخواهی داشت و در

موقع توپ بستن مجلس حاکم تهران بود از طرف دولت به حکومت گیلان منصوب شد و عمیدهمایی حاکم بندرانزلی گردید ولی این اشخاص کوچکترین تأثیری در اوضاع داخلی گیلان نداشتند و در حقیقت تماشاچی بودند و کلیه رشته‌های امور آن سامان بدست روسها بود.

در روز بیستم دی از طرف ژنرال گیخ فرمانده قشون روس این اعلامیه منتشر گردید و سواد آن به قسولگریهای دیگر فرستاده شد:

«به عموم اهالی رشت و انزلی اخطار می‌شود که در بیست و یکم ماه د کاسبر در شهر رشت و انزلی بر حسب تحریک اشخاص شریر به قشون ما حمله ور شدند و مقصرین به شدیدترین محکمه تسلیم خواهند شد.

برای محافظت اتباع روس و برای این که این گونه کارها دیگر نشود و امنیت برقرار گردد من با اردوی آتریاد به رشت وارد شدم، برای این منظور مطالب زیر را مطالبه می‌کنم: اول هیچکس از خانه خود با اسلحه خارج نشود کسی که به این حکم اطاعت نکند فوراً خلع سلاح و محاکمه خواهد شد و هر کس امتناع کند برضد او اسلحه استعمال خواهد شد.

دوم از خانه و پنجره یا دیوار هرگاه یک تیر خارج شود مرتکب به سخت‌ترین مجازات حتی اعدام خواهد رسید.

سوم کسانی که اسلحه دارند باید در ظرف هفت روز اسلحه و سواد محترقه‌ای که دارند تحویل اردو بدهند امتناع کنندگان محکوم خواهند شد و صاحبان چنین خانه‌ها بواسطه ندادن اطلاع به اردو جریمه خواهند شد.

از صمیم قلب میل دارم تا زمانی که در گیلان هستم مجبور نشوم در کارها سختی بنمایم و این بسته به قوه عاقله شما است در صورت بعکس مسئولیت عواقب امر به خود شماها متوجه است، ۲۰ محرم ژنرال گیخ.

با شکایات زیادی که بوسیله سفیر ایران به وزارت خارجه روسیه از رفتار سوء و جنایات نکراسف از طرف دولت ایران بعمل آمد مشارالیه چون جباران قرون وسطی در گیلان به زجر و شکنجه مردم بیگناه مشغول بود و کوچکترین اعتنایی به اعتراضات دولت ایران نمی‌کرد حتی گفته می‌شد که سفیر روس مقیم تهران به وزیر خارجه ایران گفته بود راجع بنکراسف از من کاری ساخته نیست زیرا او مستقیماً از پطرسبورغ دستور می‌گیرد و برطبق تعلیماتی که به او داده می‌شود رفتار می‌نماید.

پس از چندی آن ده نفری را که در باد کویه محبوس بودند بنا بدستور مقامات روس مجبوساً به گیلان برگردانیدند و دونفر آنها به شرط تبعید شدن از خاله ایران یا میانجیگری شریعتمدار رشتی که با روسها دوستی داشت از محاکمه نجات یافتند ولی

دیگران تحت محاکمه قرار گرفتند.

چیزی که مایه حیرت است این است که اگر روسها در تبریز جماعتی از آزادی-خواهان را محاکمه و اعدام کردند بهانه آنها از این بود که مردم تبریز با قشون امپراطوری جنگیده و جماعتی از روسیه را کشتند ولی مردم بدبخت گیلان کوچکترین تجاوزی به قشون روس نکرده بودند و جز زدوخورد کوچکی که در موقع تصرف عمارات دولتی میان سواران طالش و قشون روس بعمل آمد و آنهم سبب این زدوخورد هجوم روسها به امکنه مذکور بود دیگر زد و خوردی با قشون روس نشده بود.

### محاکمه

پس از چند روز یک محکمه نظامی تشکیل یافت و محبوسین

را به محکمه کشانیدند و چون سند و مدرکی بر ضد آن

بیچارگان نداشتند بشهادت عده‌ای از روس پرستان که تحت

حمایت خودشان بود توسل جستند ولی برای حفظ صورت

ظاهر تصمیم گرفتند که شاهدها به قرآن مجید قسم یاد کنند که برخلاف حقیقت چیزی

نگویند و شهادت ندهند. جمعی از معاریف که نامشان برای تشبیه دیگران در اینجا ذکر

می‌شود نامردانه با این که قسم یاد کرده بودند برخلاف حق و حقیقت شهادت ندهند

مطابق میل روسها به محکومیت هموطنان خود شهادت دادند و اقرار کردند که از طرف

این اشخاص به قشون دولت امپراطوری حمله و تیراندازی شده.

از رشت: ضیاءالعلماء، حاجی آقا کریم‌اف، میرابوطالب خان دریاپگی، حاجی صمد-

خان تاجرباشی، نایب رحمان، رئیس تلگرافخانه رشت.

از انزلی: کربلایی مؤمن داداش‌اف، شهیدی کاظم علی‌اف، حاجی رضا علی‌اف،

حاجی عباس رمضانف، ابراهیم معمار.

در نتیجه این رسیدگی و محاکمه و شهادت ناحق کسانی که نامشان ذکر شد این

چهار نفر یوسف خان - صالح خان - کاظم خان - شریعتمدار گرگان رودی از رشت و

حاجی علی توپچی و فیروز کرجی بان از انزلی محکوم به اعدام شدند.

روز سیزدهم صفر آن چهار نفر را در بیرون دروازه رشت بدار زدند و نعش آنها را

در گودالی که قبلاً حفر کرده بودند دفن کردند.

اینک برای درج در تاریخ عین تلگرافی را که کارگزار رشت راجع به شهادت آن

چهار نفر مظلوم و بی‌گناه به وزارت خارجه مخابره کرده و در آرشيو وزارت خارجه موجود

است به نظر خوانندگان می‌رساند.

«۱۴ صفر ۱۳۳۰ - استخراج تلگراف رسز از رشت دیروز یک ساعت قبل از ظهر

شریعتمدار گرگان رودی و یوسف خان سرتیب معاون نظمی و کاظم خان رئیس کمیسری و

صالح رسدباشی ژاندارمیری را به ترتیب ذیل در میدان مشهور به ناصریه بدار کشیدند

مشاوران را در عرابه از کنسولگری به محل مذکور آورده یک نفر صاحبمنصب تقصیر نامه آنها را میخواند محمد آقای کسمایی مترجم کنسولگری روس خطابه را برای مقصرین به فارسی ترجمه می نماید که ملخص آن این است: به شهادت دوازده نفر که به صحت شهادت خود قسم یاد کرده اند اشخاص مذکور به طرف قشون روس تیر خالی کرده و چهار نفر قزاق روسی را کشته اند گویا آقای سید عبدالوهاب و دونفر دیگر را دیروز رها کرده اند و نیز ششیده شد که دونفر دیگر را به انزلی برده اند تا در آنجا مجازات نمایند ۱۴ صفر نمره ۶۶ اسحاق».

یک روز پس از واقعه رشت حاجی علی فیروز را با چند نفر قزاق به بندر انزلی فرستادند و در آنجا به دار کشیدند، چند نفر از محبوسین را از آن جمله امجد الواعظین، واعظزاده اسلامبولی و میرزا غلامحسین مغازه و ابراهیم پیراهن دوز که چند ماه بسختی محبوس بودند، عاقبت آصف الدوله با زحمت زیاد از حبس نجات داد بشرط اینکه در ایران نمانند و به طرفی تبعید گردند.

روسها به آنچه گذشته قناعت نکردند و از دولت ایران تقاضا کردند که جماعتی از آزادیخواهان گیلان، به گیلان مراجعت نکنند و در حقیقت در تبعید باشند اینک سواد نامه سفارت روس را راجع به افراد مذکور در اینجا نقل می کنیم:

«۲۲ صفر ۱۳۳۰ جناب اجل اکرم افخم، دوستدار با کمال احترام در تکمیل مذاکرات شفاهی میان خود و جناب مستطاب عالی و برای این که دیگر در گیلان شورش و اغتشاشی نشود خواهشمند است مقرر فرمایید احکام لازمه صادر گردد اشخاص مفصلة الاسامی که اقدامات سابقه آنها واضحاً مدلل می دارد که توقف آنها در گیلان موجب اغتشاش دائمی و اختلافات خواهد شد از رشت و انزلی به نقاط دیگر ایران یا خارج از ایران تبعید نمایند. از انزلی - رفیع خرازی، غلامعلی خان امین الرعایا، معتمد الوزاره، حسین جان قربانف، خیف حمال باشی، ملا شیخ باقر، ملا آقا، ضرغام - السلطنه، امبارس ملک ساکسیان.

از رشت - احمد علی خان برادر میرزا کریمخان، میرزا حسین خان کسمایی، میرزا - احمد امام، افصح المتکلمین، محمد کاظم تبریزی، میرزا علی محمد مدیر روزنامه کنکاش، رحیم شیشه بر، احمد کلاه دوز، دکتر ابوالقاسم، غلامحسین رضاف، میرزا محمدی، میرزا - عبدالغفور توکلی، عزت الله کمیسر، سید جلال شهر آشوب، مبصر الملک، آقا گل تبریزی، یوسف خان عمو، محمد رضا صاحب مطبعه عروۃ الوثقی، حاجی میرزا محمد رضا، نایب الصدر، شیخ سعید آقا بزرگ، حاجی شیخ رضا لاکانی، نرسس نرسیان. غیر از این افراد که باید از رشت و انزلی تبعید شوند این اشخاص نیز نباید به گیلان بروند میرزا کریم خان، سردار - محیی، عباس خان، عمید السلطان، نواب الملک، رضاف، اسکندر آقا کمیسر، ناصر الاسلام،

ایوان ارمنی، بیسان، امام جمعه رشت، سید عبدالوهاب و نیز امام جمعه انزلی، شیخ-  
محمود، آفاشریف، حاجی شیخ حسن حسینی و شیخ محمد باید تبعید بشوند اجرای این  
تقاضا را انتظار دارم.»

امجدالواعظین که یکی از واعظین بود به اسلامبول تبعید گشت بنا به تقاضای  
نگارنده که با ایشان دوستی دارم شرح واقعه رشت را که خود شاهد و ناظر بوده به  
تفصیل نگاشته و برای اینجانب فرستاده ولی متأسفانه وقتی بدست نگارنده رسید که  
موقع گذشته بود و این کتاب تحت طبع بود.

## اوضاع پایتخت پس از قبول التیماتوم

با این که دولت ایران بدون کم و زیاد تمام مواد التیماتوم روسها را قبول کرد قشون روس همچنان در قزوین و گیلان مستقر شد و چون شمشیر برنده‌ای بالای سر دولت و مردم پایتخت آویخته بود و حیات حکومت ملی و مردم را تهدید می‌کرد. وقایع خونین تبریز و گیلان بیش از پیش دولت ایران و احزاب سیاسی را مأیوس و وحشت زده کرده بود و جز تسلیم در مقابل مداخلات روزافزون مأمورین روسی جاره‌ای نبود.

بعد از خلع شوستر خزانه‌دار، دوباره خزانه یا خسر حکومت امور مالی ایران بدست صاحبمنصبان بلژیکی که همگی دست نشانده و طرفدار روسها بودند افتاد و کار بی‌پولی بجایی رسید که حقوق ادارات بخلاف دوره شوستر که مرتباً آخر هر ماه پرداخته می‌شد چندین ماه عقب افتاد و چون دولت پولی برای پرداخت حقوق مستخدمین نداشت و مستخدمین هم بغایت فقیر و پریشان روزگار شده بودند گاهی گندم و ناهی آجر و یا مصالح ساختمانی از بابت حقوق به آنان داده می‌شد و آنها هم بناچار قبول می‌کردند و بقیمت نازل به کسانی که احتیاج به اینگونه مصالح ساختمانی داشتند می‌فروختند و گاهی هم پس از چندماه فقط صدی بیست و یا صدی سی از حقوق مستخدمین پرداخته می‌شد. بیاد دارم در همان ایام محمدولی خان سپهسالار وزیر جنگ در مقابل چندین ماه حقوق مستخدمین وزارت جنگ فقط دو ماه حقوق به آنها پرداخت و مستخدمین نامه شکایت آمیزی به مشارالیه نوشتند و از پریشانی خود و ظلمی که دولت نسبت به آنها روا داشته شکایت کردند. سپهسالار در زیر نامه آنها نوشت:

«از بدتمار هر چه بگیری شتل بود»

مفهوم این شعر این بود که آنچه به شما داده می‌شود قبول کنید و شکرگزار باشید که این مبلغ ناچیز را هم دریافت می‌دارید. وزارت جنگ بتدریج رو به ضعف گذارد و از این وزارتخانه جز اسم و یک عده سردار و سالار بدون تشون باقی نماند. ولی قزاقخانه



با آن همه خیانت که به ملت و مملکت ایران کرده بود چون در دست صاحبمصلان روسی بود و دولت روس از آن حمایت می کرد مرتب حقوق و مزایای خود را دریافت می داشتند.

اطلاق انتفاز سفیر و داردار روس همه روزه از متملین و رجال پست فطرت نه فقط طالب رسیدن به مقام بودند پر بود و کارهای مهم شتوری بدون تسویب سفیر روس و سفیر انگلیس مخصوصاً در دو منطقه نفوذ به کسی داده نمی شد و غیرممکن بود که مردی که مورد اعتماد آنها نباشد به مقام وزارت یا حکومت برسد.

آزادیخواهان از همه جا رانده می شدند و مقاماتی را که در دوره انقلاب به آنها تفویض شده بود به اجنبی برسان می دادند.

در آن زمان حکومت ملوک الطوائفی به تمام معنی در ایران حکمفرما بود و ایالات و عشایر، دیگر اعتنایی به حکومت مرکزی نداشتند و هر خانی با یکی از دولتهای اجنبی بنا به مقتضیات محلی نه در آنجا سکنی داشت پیرو سوری پیدا کرده و بر طبق دستورات آنها حکمفرمایی می کرد و بجای پرداختن مالیات به دولت رفت و آمد با سفارتخانه ها و کارگردانان آنها و تقدیم کردن پیش کشی و هدیه یا بهتر بگویم گل و هل به آنان معمول شده بود.

بیاد دارم در همان ایام که نفوذ اجانب به منتهای شدت رسیده بود مرحوم مستوفی الممالک بنا به مقتضیات زمان و اعتمادی که مردم به او داشتند و احترامی که در میان خارجیها داشت برای مدت کوتاهی ریاست دولت را پذیرفت و کوشش بسیار برای بهبودی اوضاع نمود ولی به بختخانه خودسری و زورگویی مقامات خارجی مخصوصاً روسها یجدی بود که نه از او و نه از دیگری کاری پیش نمی رفت.

نگارنده شنیده که از طرف دولت یکی از خوانین بختیاری که در ظلم و بیادگری معروف بود به حکومت یکی از مراکز مهم و حساس انتخاب شده است این خبر طوری مرا متأثر کرد که بی اختیار به عمارت بادگیر که محل کار مستوفی الملک بود رفتم و در حضور چند نفر از معاریف که حضور داشتند بنای انتقاد و ایراد را از این انتخاب بی مورد و یا بهتر بگویم انتخاب سوء گذاردم و حتی گفتم شما در جنایات و ظللهایی که این مرد به مردمی که در منطقه حکمفرمائیش خواهد کرد سهمیم و شریک هستید و رفتار شما با مردم آن سامان مثل این است که با دستکش به صورت آنها سیلی بزنید و بدون آن که منتظر جواب بشوم از اطاق رئیس انورزا بیرون رفتم، از قرار معلوم یکی از کسانی که در آن جلسه حضور داشت گفته های مرا برای خان بختیاری حکایت کرده بود، پس از چند روز اتفاقاً در خانه صاحب اختیار، خان مذکور را ملاقات کردم او گفت من از آن چه شما راجع به حکومت من به مستوفی الممالک گفته اید مطلع شدم اگر شما تصور

می‌کنید که مستوفی الممالک مرا به حکومت آن ایالت انتخاب نموده اشتباه می‌کنید مرا سفیر انگلیس انتخاب نموده است و از طرف آن دولت فرمانفرمای آن سامان هستم.

اگر فرصت بدست آید خواهیم نگاشت که در همان ایام دسته‌های دزد و غارتگر در اغلب نقاط تشکیل شده بود و بدون بیم و ترس از حکومت مرکزی به چپاول مشغول بودند، از قم تا حدود اصفهان میدان غارتگری نایب حسین کاشی و اولادان و سوارانش که از هزار نفر تجاوز می‌کرد بود، رجب‌علی نامی کوههای ترق نظن را مرکز دزدی و غارتگری قرار داده و تا حدود نائین را میدان جولانگاه خود کرده بود. دسته‌های دیگر در ورامین، غار و سمنان به راهزنی و قتل و غارت مشغول بودند. مسافرت از نقطه‌ای به نقطه دیگر کشور خطر جانی در برداشت و می‌توان گفت راه تجارت و آمد و شد مسدود شده بود.

در آن محیط یأس و ناامیدی و هرج و مرج و ضعف دولت و ورشکستگی و خزانه خالی فقط یک دستگاه جوان و تازه نفس از روی نقشه صحیح و اصول فنی و علمی بکار افتاده بود و هر روز نیرومندتر می‌شد و به موفقیت‌هایی که از آن انتظار می‌رفت نایل می‌گردید.

این دستگاه منظم و جوان اداره ژاندارمری بود که در تحت تعلیمات و ریاست صاحبمنصبان سوئدی تشکیل شده بود.

بطوری که در یکی از فصول پیش نگاشتم در همان روزهای تاریک و پراشوب که دولت مشروطه با اردوهای شاه مخلوع در جنگ و دست به گریبان بود ژنرال-یالمارسن سوئدی و سه نفر صاحبمنصب برای تشکیل ژاندارمری بر طبق قانونی که از مجلس گذشته بود وارد ایران شدند و بدون آن که به اوضاع یأس آور ایران توجهی کنند به انجام وظیفه‌ای که برای آنان انتخاب شده بود پرداختند.

صاحبمنصبان سوئدی برای این که یک کادر صاحبمنصب پا کدامن، شریف و وظیفه‌شناس تشکیل بدهند اول کاری که کردند یک مدرسه برای تربیت صاحبمنصبان جزء تشکیل دادند و در حدود صد نفر از جوانان پاک نهاد و خوش سابقه و دارای معلومات کافی را برای گذاردن دوره مدرسه انتخاب نمودند، کلنل فلکه را که در حسن خلق و تقوا و آزاد منشی کمتر نظیر داشت به ریاست مدرسه انتخاب کردند و هر یک از صاحبمنصبان سوئدی تدریس یکی از شعب را به عهده گرفتند و سپس به تشکیل دو فوج یکی در باغ شاه و دیگری در محل مریضخانه یوسف‌آباد همت گماشتند و پس از شش ماه یک عده صد نفری صاحبمنصب جزء لایق و تربیت شده و آشنا به وظایف و دو فوج ژاندارم

آماده کردند و چون دوره مدرسه صاحبمنصبان جزء خاتمه یافت به تأسیس مدرسه صاحبمنصبان همت گماشتند و در اندک زمانی مدرسه مذکور در پارک اتابک که اینک سفارت روس است تشکیل یافت.

سپس بتدریج در نقاط بهم اطراف تهران، قم، ورامین و قزوین مراکز بسوی وجود آوردند و در میان نقاط مذکور و جاده‌ها پست ژاندارمری برقرار کردند.

طولی نکشید که یک فوج در اصفهان با وضع نوین تشکیل یافت و افواج دیگری در فارس و کرمان و سواحل خلیج فارس بوجود آمد و در همه راههای تجارتی و کاروان‌رو پستهای ژاندارمری تأسیس گردید و برج و باروها در نقاط مرتفع و مهم بنا نمودند و با این که در آن زمان تمام ایلات و عشایر مسلح بودند و دسته‌های متعددی راهزنی مشغول بودند، بالماسن و یارانش موفق شدند در زمان کوتاهی امنیت در نیمی از کشور بوجود آورند چنانچه خود نگارنده در شیراز که مرکز ایلات مهم فارس است شنیدم که گفته می‌شد که اگر پیره‌زنی طشت طلا بر سر داشته باشد و در نیمه شب از راههای فارس عبور بکند کسی مزاحم او نخواهد شد.

متأسفانه روسها تن در ندادند که دستگاه امنیت و آسایش در شمال ایران که ملک طلق خودشان می‌دانستند تأسیس شود و فقط در خراسان و گیلان پس از گفتگوی بسیار ژاندارمری تشکیل یافت.

علت موفقیت ژاندارمری دولتی که مردم آن را به نام ژاندارمری سوئدی می‌خواندند محبوبیتی بود که این مؤسسه ملی در حقیقت میان مردم پیدا کرده بود و برخلاف قزاقخانه که مردم ایران از آن تفر داشتند ملت ایران ژاندارمری را ملی و از خود می‌دانستند و همه برای پیشرفت و تقویت آن کوشش می‌کردند، پاکدامنی و حسن-اخلاق صاحبمنصبان جوان مدرسه دیده، انتظام و وظیفه‌شناسی‌ای که میان افراد ژاندارم حکمفرما بود، لیاقت و کاردانی بلکه فداکاری صاحبمنصبان سوئدی در انجام وظیفه عواملی بود که دست‌بدست هم داد و در اندک زمانی یک نیروی ملی مورد اعتماد بوجود آورد و قسمتی از خاک ایران پس از سالها هرج و مرج و ناامنی روی راحتی و امنیت را دید، ولی متأسفانه ناگاه طوفان وحشتناک جنگ اول جهانی بپا خاست و همه چیز را از جلوی خود برد و ژاندارمری ایران را هم از میان برداشت و به‌دوره پرافتخار آن خاتمه داد ولی امروز هم اکثر صاحبمنصبان ارشد شریف و وطن‌دوست که در قشون خدمت می‌کنند و یا بازنشسته شده‌اند از تربیت یافتگان همان مدارس ژاندارمری می‌باشند.

باید با سرافکنندگی اقرار کرد که در نتیجه فشار روسها و خیانتکاری رجال مستبد و اجنبی‌پرست در آن دوره دستگاه حکومت ملی و مشروطیت که با آن همه فداکاری و خونریزی بدست آمده بود تعطیل شده و از حکومت مشروطه جز اسمی در کار نبود، از

دیرزمانی بطوری که نگاهشتم مجلس منحل شده و از میان رفت و با این که گاهگاهی از طرف مشروطه خواهان تقاضای شروع انتخابات می شد نه روسها مایل بودند تشکیل بشود و نه رجالی که سرکار بودند. در حقیقت حدی برای ظلم و ستمگری روسها نبود و سعی می کردند که با کلیه وسایل ممکنه رشته حیات این مملکت و ملت را قطع کنند و ایران را ضمیمه امپراطوری بزرگ روسیه نمایند.

بعضی از آزادی خواهان و مورخین و نویسندگان، زمامداران آن زمان را که ناصرالملک نایب السلطنه در رأس آنها قرار داشت خائن و اجنبی پرست خوانده اند و عقیده دارند که اگر دولت ایران راه تسلیم و تمکین در مقابل مطامع روسها پیش نگرفته بود مملکت به آن حال بدبختی و زبونی نمی افتاد.

نگارنده هم در آن زمان با این طبقه از مردم همداستان بودم و عقیده به مقاومت و ایستادگی داشتم و مکرر در خطابه و نطقهایی که در عمان روزهای تاریک در مقابل هزارها نفر ایراد می کردم می گفتم: «مردن بنام به از زیستن به ننگ است و باید مردانه در مقابل قشون روس ایستادگی و جنگ کرد» و با علم به این که جنگ به فتح دشمن و مغلوبیت ما منتهی می شد بهتر می دانستم که مملکت با مقاومت و فداکاری افرادش از میان برود و در تاریخ ننویسند که یک ملت چندین هزارساله با پستی و بیشرافی حاضر نشد خون خودش را در راه وطن و شرافت بریزد و ناجوانمردانه تسلیم دشمن شد و مملکت را برایگان تقدیم دشمن کرد.

این بود آنچه را که در آن زمان طبقه تندرو و متعصب آزادیخواه و جوان فکر می کرد، ولی امروز که در حدود چهل سال از آن می گذرد و تجربه جای احساسات را گرفته و اطلاع جامع بیشتری به آنچه در آن زمان می گذشت دارم تصدیق می کنم که زمامداران آن زمان را خائن و دشمن وطن خواندن از انصاف دور است و اکثر آنها مثل من و شما خوانندگان این تاریخ از اوضاع دل خونین داشتند و کاری از دستشان بر نمی آمد و شاید اگر از افکار جوانان پرشور و طبقه تندرو پیروی می کردند مملکت بکلی از دست می رفت و آن اسم و رسم دروغی ایران مستقل و خود مختار که دارای دولتی بود که رسماً زمام امور کشور را در دست داشت باقی نمی ماند. من حقیقت را ناگفته نمی گذارم که عده ای از زمامداران وقت راه خیانت پیش گرفتند و آنطوری که باید و شاید از مصالح وطن دفاع نکردند و طوری مرعوب قدرت روسها شده بودند که همه چیز را از میان رفته می پنداشتند و نیز جماعتی سست عنصر وضعیت هم راه اجنبی پرستی را پیش گرفتند و در مقابل دشمن بدخواه و بیدادگر سرفروا آوردند.

روسها برای ویرانی و بدبختی ایران به آنچه تا این تاریخ کرده بودند قناعت نکردند و سالارالدوله برادرشاه مخلوع را بطمع رسیدن به سلطنت به عصیان و خونریزی وادار کردند و صحنه های غم انگیزی که در فصل آینده خواهیم نگاهت در غرب بوجود آوردند.

## بار دیگر سالارالدوله

در یکی از فصول گذشته نوشتیم پس از آنکه سالارالدوله در ساوه شکست خورد و قشونش متفرق گشت راه فرار پیش گرفت و با عده معدودی به بروجرد رفت ولی نتوانست در آنجا زیست کند و به کرمانشاه رفت.

در کرمانشاه شنید که شاه مخلوع کله خورده ایران را ترك کرده و به اروپا رفته است از شنیدن این خبر مجدداً خیال سلطنت و بدست آوردن تخت و تاج در مغز پوکش پیدا شد و چون تا این زمان وجود شاه مخلوع را مانع وصول خود به شاهی می پنداشت اینک که او از ایران رانده شده و مایوس به اروپا مراجعت کرده بود خود را مستحق سلطنت و وارث حقیقی می پنداشت و به جمع آوری قشون و دادن القاب و وعده های گوناگون پرداخت و اشخاصی را به سرداری و سپهداری و وزارت ملقب ساخت و چون از کمک روسها و ضعف دولت ملی اطلاع و اطمینان داشت شب و روز قاصد به اطراف فرستاد و معاهدات و قرارها با رؤسای ایلات منعقد نمود و در اندک زمانی چندین هزار نفر افراد مسلح از لر و کرد و ایلات کلهر و سنجابی و پشتکوه گرد خود جمع کرد و برای حرکت به طرف همدان خود را آماده نمود.

در همان ایام مجلل السلطان که یکی از یاران شاه مخلوع بود و مکرر در این تاریخ از جنایات او سخن رفته خود را به کرمانشاه رسانید و مشیر و مشار سالارالدوله گردید و ریاست اردویی که برای حرکت به طرف همدان آماده شده بود عهده دار گشت. اعظم الدوله که از طرف دولت حاکم کرمانشاه بود چون جان خود را در مخاطره دید به قسولگری انگلیس پناه برد.

دولت برای قلع و قمع و سرکوبی سالارالدوله، شاهزاده فرمانفرما را به فرمانفرمایی ایالت غرب انتخاب نمود و با زحمت زیاد اردویی مرکب از دو فوج و هشتصد سوار بختیاری و مجاهد در اختیارش گذارد و چون اطمینان زیادی به سربازها نداشت بناچار دست به طرف مجاهدین که در جنگ های گذشته دلاوریها از خود نشان داده بودند دراز کرد و در نتیجه یار محمد خان کرمانشاهی با سیصد نفر مجاهد ضمیمه اردوی غرب

شد و پیش قراولی اردو را عهده‌دار گشت و با چند توپ و شصت تیر رهسپار همدان گشت.

روز ۲۷ بهمن مجاهدین که در تحت ریاست یارمحمد خان بودند به حدود بیستون رسیدند و با قشون سالارالدوله که در حدود هفت هزار نفر بودند روبرو شدند و جنگ سختی میان آنان در گرفت و در کنار رودخانه قره‌سو حسین خان برادر یارمحمد خان و چند نفر از سران مجاهدین کشته شدند ولی یارمحمد خان دست از حمله و پیشروی نکشید و با وارد آوردن تلفات سنگینی به دشمن شهر کرمانشاه را تصرف نمود.

اعظم‌الدوله که در قتل‌سوگیری انگلیس متحصن بود از تحصن خارج شد و مجدداً فرمانفرمایی شهر را از طرف مجاهدین عهده‌دار گشت.

شرف‌الملک رئیس ایل جاف را که به‌خانه یکی از روحانیون کرمانشاهان پناهنده شده بود دستگیر و بدار زد.

چون اکثر ملاحی کرمانشاه با سالارالدوله همدست بودند و مدارکی از آنان بدست یارمحمد خان افتاده بود جمعی از آنها را دستگیر و محبوس ساخت و آقامحمد را که یکی از برگرزیدگان آنها بود اعدام کرد.

چند نفر از بستگان ملاحی کرمانشاه از شهر فرار کردند و خود را به‌عبتات رسانیدند و برای آزادی آقایان مذکور که در حبس مجاهدین بودند به‌مقامات روحانی نجف اشرف متوسل شدند و از طرف روحانیون نجف تلگرافاتی به‌دولت بخایره شد و آزادی محبوسین را خواستگار گردیدند و در نتیجه دولت به یارمحمد خان دستور داد که آنان را آزاد نموده و در صورت ضرورت روانه تهران و یا عبتات نماید.

ناگفته نماند در تلگرافی که دولت به‌مقامات روحانی نجف در جواب تقاضای آنان مبنی بر آزاد کردن علمای کرمانشاه نموده بود بجای آنکه اعمال ناپسندیده روحانیون مذکور را که بقیمت جان و مال جماعتی تمام شده بود بعرض مقامات روحانی نجف برساند از اقدامات خودسرانه یارمحمد خان و مجاهدین اظهار عدم رضایت نموده و آنان را متمرّد قلمداد کرده بود.

علت بی‌مهری نسبت به مجاهدین این بود که دستگاه آن روز اساساً مخالف با مجاهدین و مردمان تندرو بود و اگر دست نیازمندی به‌طرف آنان دراز کردند برای این بود که قوه دیگری در اختیار نداشتند که بتوانند در مقابل قشون سالارالدوله مقاومت کنند.

باری سالارالدوله پس از آنکه مجبوراً در نتیجه شکستی که خورد از شهر خارج شد در ماهیدشت توقف نموده و قاصد و نامه‌ها به رؤسای عشایر کردستان و لرستان فرستاد و در اندک زمانی هزارها نفر افراد مسلح تازه نفس گرد خود جمع کرد. از طرف دیگر چون یارمحمد خان بیش از سیصد نفر مجاهد با خود نداشت و از قوایی که

روز بروز اطراف سالارالدوله جمع می شد آگاه بود بناچار یک عده داوطلب شهری بر عده خود افزود و به این وسیله قشونش به هزار نفر رسید، از طرف دیگر به فرمانفرما تلگراف کرد که با قوایی که دارد زودتر خودش را به کرمانشاه برساند و دولت را هم از قوایی که در اطراف سالارالدوله متمرکز شده بود آگاه ساخت و به سنگربندی در نقاط مرتفع شهر پرداخت.

سالارالدوله با اردوی هفت هزار نفره که از افراد جنگجو تشکیل یافته بود بر آن شد که قبل از آنکه فرمانفرما بیاری بارمحمدخان برسد و مهماتی را که از تهران خواسته بود به دستش بیفتد شهر را تصرف کند.

شب دوم اسفند سالارالدوله اطراف شهر را گرفت و به نقاطی که در دست مجاهدین بود حمله برد و مجاهدین با کمال شجاعت به مقاومت برخاستند و دلیرانه قشون مهاجم را عقب نشانند، ولی افراد شهری که وارد قشون یارمحمدخان شده بودند از راه رشوه و تحریکاتی که میان آنان بوسیله متنفذین شهر می شد سرعوب شده دست از جنگ کشیدند و راه فرار پیش گرفتند، عده ای هم به قشون سالارالدوله ملحق شدند در نتیجه مجاهدین که عده آنها از سیصد نفر هم کمتر شده بود در مقابل یک قشون هفت هشت هزار نفره تاب مقاومت نیاوردند و با دادن تلفات سنگین سنگرهای خود را یکی بعد از دیگری از دست دادند و شهر به تصرف قشون سالارالدوله درآمد.

قشون فاتح بدون رحم و شفقت دست به یغما زدند و هر کس را که بدست می آوردند کشتند، عاقبت در نیمه شب یارمحمدخان چون ایستادگی را در شهر بی نتیجه یافت با چهل تن مجاهد و مقداری قورخانه از شهر بیرون رفت.

در گزارشی که قسول انگلیس به وزارت خارجه انگلستان داده عده مقتولین آن روز را چهارصد نفر قلمداد کرده است.

سرتیپ خانه خراب که یکی از شجاعان آزادیخواه بود و شرح فداکاریهای او را در راه مشروطه در مجلدات این تاریخ متذکر شده ایم عده مقتولین را بیش از هزار نفر می پنداشت.

روز سوم اسفند سالارالدوله با کلیه قوایی که داشت وارد شهر شد و تمام بازارها و دکا کین و بسیاری از خانه ها را تاراج کرد، عده ای از مجاهدین که نتوانسته بودند از شهر خارج شوند و در گوشه و کنار مخفی شده بودند بدست قشون سالارالدوله افتادند و با بیرحمی به وضع فجیعی کشته شدند. سید حسین کزازی می گفت که در حدود صد و پنجاه نفر از دستگیرشدگان را کشتند و بعضی از آنها را با نفت آتش زدند.

اعتلاءالدوله کارگزار کرمانشاهان از کسانی بود که بدست سالارالدوله افتاد و با وضع موحشی آن مرد محترم را سر بریدند و نیز اعظم الدوله و دو پسرش را که در بیرون شهر اسیر کرده بودند سر و پا برهنه به شهر آوردند و بحضور سالارالدوله بردند و

آن مرد بیرحم پدر و پسرها را در مقابل چشم یکدیگر کشت.

فرمانفرما که از تهران حرکت کرده و راه کرمانشاهان را پیش گرفته بود پس از آنکه از شکست یار محمد خان و فتح سالارالدوله آگاهی یافت به تهران مراجعت کرد.

چون شاه مخلوع از ایران رانده شده بود دولت ایران بوسیله قنصل انگلیس مقیم کرمانشاه به سالارالدوله پیام داد که در صورتی که او همچون برادرش از ایران برود سالیانه دوازده هزار تومان حقوق به او داده خواهد شد. ولی سالارالدوله این پیام دولت را نپذیرفت و جواب داد که اگر محمد علیستاه دست از تخت و تاج موروثی خود کشیده او با قوه و جنگ تخت و تاج را بدست خواهد آورد ولی چون مایل به جنگ و خونریزی نیست هرگاه دولت ایران فرمان مطلق یا بهتر بگویم پادشاهی نیمی از ایران را که عبارت از آذربایجان، همدان، کرمانشاهان، کردستان، لرستان، عراق و خمسه را به او واگذار نماید او در مقابل سالیانه مبلغی به عنوان خراج به دولت خواهد پرداخت و دست از جنگ خواهد کشید و اگر دولت تقاضای او را قبول نکند با همین قوا به تهران حمله ور خواهد شد و سلطنت را با شمشیر بدست خواهد آورد.

مجلل السلطان که واسطه میان سالارالدوله و مقامات روسی بود او را مطمئن کرده بوده که دولت امپراطوری از او حمایت خواهد کرد و او را بجای شاه مخلوع به سلطنت خواهد رسانید.

چون جواب دولت به سالارالدوله مساعد نبود سالارالدوله تصمیم به مقاومت و جنگ گرفت و پس از آنکه کرمانشاه و اطراف آن را معسکر خود ساخت به طرف کردستان رفت و هزارها نفر از سواران کرد را گرد خود جمع نموده و کردستان را به تصرف درآورد. در مقابل خطر سالارالدوله، دولت همدان را از دست نداد و قوایی در آنجا متمرکز کرد و به فرمانفرما امر داد که بفوریت با عده ای قزاق و افواجی که در اختیار داشت به طرف غرب حرکت کند. فرمانفرما که از قوای سالارالدوله بیمناک بود بیست روز طول داد تا خود را به همدان رسانید، سالارالدوله از سستی فرمانفرما استفاده کرد و مجلل السلطان را با دو هزار نفر سوار کرد به طرف همدان فرستاد.

اردوی فرمانفرما و قوای مجلل السلطان که در حقیقت بیش تر اهل قشون سالارالدوله بود در روز ۱۴ اردیبهشت در سیانه بهمی رسیدند و جنگ سختی میان آنها در گرفت ولی فرمانفرما و همراهانش پس از چند ساعت جنگ پای مقاومتشان سست شد و دسته دسته راه فرار پیش گرفتند و آنچه مهمات جنگی و آذوقه و وسایل مسافرت داشتند منجمله سه توپ بزرگ شنیدر بدست قشون مجلل السلطان افتاد.

سالارالدوله از این فتح و فیروزی که نصیبش شده بود بی نهایت دلیر شد و بر تقویت و افزایش عده جنگجویان افزود و خود را برای حرکت به طرف تهران آماده کرد.



خبر شکست فرمانفرما در تهران اثر ناگواری بخشید و دولت را مجبور ساخت که مجدداً دست نیازمندی به طرف مجاهدین که عامل فتح و فیروزی‌های گذشته بودند دراز کند و از آنان استمداد بجوید و نیز به سواران بختیاری که در زنجان بودند دستور دادند که به تهران مراجعت و به اردویی که تحت ریاست یفرم خان برای جنگ با سالارالدوله در شرف تشکیل بود ملحق گردند.

در اینجا ناگفته نماند که در آن زمان میان یفرم و حزب داشناکستون اختلاف شدیدی پیدا شده بود، ریشه اختلاف این بود که حزب مذکور مخالف با قبول اولتیماتوم روسها بود ولی یفرم بطوری که دیدیم با دولت وقت و نایب السلطنه هم-بیمان شد و یکی از عوامل مهم قبول اولتیماتوم بود.

کار این کشمکش بجایی رسید که یفرم سه نفر از اعضا داشناکستون را بدار کشید و بنای بی‌اعتنایی را نسبت به آنان گذارد ولی در این موقع که به ریاست اردوی دولتی مأمور غرب انتخاب شده بود می‌دانست که بدون مساعدت حزب مذکور و افراد جنگجو که در آن حزب عضویت داشتند در این سفر جنگی موفقیت پیدا نخواهد کرد بنابراین راه آشتی با حزب داشناکستون را پیش گرفت و بوسیله دولت و قبول پیشنهادات آنها که همگی در تقویت مبانی مشروطیت و آزادی بود آشتی کرد و در نتیجه عده زیادی از مجاهدین داشناکستون در اردوی یفرم شرکت کردند و راه همدان را پیش گرفتند

دکتر استپانیان که یکی از برجسته‌ترین اعضای کمیته حزب داشناکستون بود می‌گفت یفرم راه خودسری پیش گرفته و از مقررات و انتظامات حزبی پیروی نمی‌کند. میرزا یانس نماینده اراسته و نماینده مجلس شورای ملی که مرد خیرخواه و آزادمش و دانشمندی بود و از عرفان بهره‌ای بسزا داشت و از طلوع مشروطیت خدمات بسیاری نموده بود چون اختلاف میان حزب و یفرم را سبب ضعف مشروطیت می‌دانست برای سازش میان آنها سعی و کوشش بسیار نمود و یفرم را برای رفتن به سفر جنگی که در پیش بود تشویق و تحریص کرد زیرا یفرم پس از شکست پی در پی قوای دولتی از قشون سالارالدوله و مراجعت فرمانفرما به تهران و خرابکاریهای بختیاریها در شورین و همدان مایل نبود در جنگ‌های غرب شرکت کند. شاید هم می‌خواست به دولت و مردم ایران بفهماند که فتح و ظفر قشون ملی فقط با فرماندهی و شرکت او مقدور است و اگر او خود را عقب بکشد کاری از سایر قوای دولتی ساخته نیست.

یک‌عده از مجاهدین که در جنگ‌های با شاه مخلوع شرکت کرده و مردانه جنگیده بودند و آواز سردانگی و شجاعت آنها زبانزد خواص و عام شده بود از طرف دولت دعوت شدند که از راه عراق به همدان رفته و به اردوی غرب ملحق شوند. این آزادمردان که به حکومت ملی و مشروطیت علاقمند بودند بجای آنکه از

دولت پول و مقاسی بخواهند موادی را که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد به دولت پیشنهاد کردند و قول دادند که در صورت قبول مواد مذکور با دل و جان چون گذشته در راه وطن و آزادی خدمت خواهند کرد.

اول- آزادی نطق و مطبوعات.

دوم- آزادی اجتماعات

سوم- برداشتن حکومت نظامی.

چهارم- آزادیخواهانی که در واقعه التیماتوم دستگیر و تبعید شده بودند به خانه‌های خود برگردند.

پنجم- اقدام به انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی.

دولت وقت با اینکه قلباً با نظریات فوق موافق نبود ناچار قول داد که تا یکماه دیگر مواد پیشنهادی را عملی خواهد کرد و پس از خاتمه غائله سالارالدوله مجلس شورایملی را افتتاح خواهد نمود.

یفرم روز هجدهم اردیبهشت با اتومبیل نایب السلطنه و چند نفر از معاونینش از تهران حرکت کرد و گردنه‌ها و راههای میان همدان و قزوین را که اهمیت سوق الجیشی داشت بدقت از نظر گذرانید و نقشه جامعی تهیه کرد و پس از سه روز وارد همدان شد. در صفحات پیش نوشتیم که سالارالدوله برای تصرف و جمع‌آوری قشون به کردستان رفته بود پس از اینکه آگاه شد که یفرم بسرکردگی قشون دولتی منصوب شده و رهسپار همدان گشته با عجله باتفاق دو هزار نفر سوار کرد کردستان را عقب سرگذارد و وارد کرمانشاه شد و چون از شجاعت و کاردانی و نبوغ جنگی یفرم بیمناک بود بمجلل السلطان که فرماندهی پیش قراولان اردو را عهده‌دار بود دستور داد که از تصادف و روبروشدن با قشون یفرم خودداری کند و به همدان نرود و در چند فرسخی در محلی که برای دفاع مناسب باشد سنگر بندی نموده منتظر قشون امدادی باشد.

یفرم روز بیست و هشتم اردیبهشت با یک قشون هشتصد نفری جنگی و آزموده و چند عراده توپ با اطمینان کامل به فتح و فیروزی از شورین حرکت کرد و به محلی که به نام بهار خوانده می‌شد وارد شد و شب را در آنجا ماند و فردا صبح برای جنگ با دشمن حرکت کرد، همینکه به یک کیلومتری اردوگاه دشمن رسید و سنگرها و ارتفاعات آن محل را با دوربین از نظر گذرانید، سوارهایی که داشت به دو دسته تقسیم کرد دسته اول را مأمور کرد که مستقیماً به جبهه قشون دشمن حمله ببرد و دسته دوم را مأمور نمود که جناح چپ اردوی دشمن را دور زده و تپه‌ای که مسلط بر اردوگاه دشمن بود تصرف نموده و پس از تصرف تپه مذکور جنگ را آغاز کند.

پس از اینکه دسته‌های مذکور حرکت کردند چنانکه شیوه جنگی او بود اردوی دشمن را زیر آتش شدید توپخانه گرفت جنگ سختی میان طرفین در گرفت که تا چهار ساعت بعد از ظهر بطول انجامید و چون دشمن خود را در مقابل قشون مهاجم ضعیف و ناتوان یافت و بواسطه تلفات زیادی که داده بود روحیه‌اش متزلزل شده بود و بیم محاصره شدن را داشت دست از جنگ کشید و بنای عقب نشینی را گذارد و در سه فرسخی محل مناسبی که قبلاً تهیه دیده بود و از طرف سوارانی که تازه از کرمانشاه وارد شده بودند سنگر بندی شده بود مستقر گردید.

یفرم از تعقیب دشمن دست نکشید و پس از چند ساعت استراحت و جمع‌آوری غنایمی که بجا مانده بود به تعقیب قشون سالارالدوله پرداخت و در چند ساعت سه فرسخی که میان او و دشمن فاصله بود بسرعت پیمود و بعد از ظهر روز بیست و نهم اردیبهشت در مقابل اولین سنگر مستحکم که با سنگ و ساروج ساخته شده بود بفاصله هزار متر فرمان ایست داد و پنج عراده توپ که همراه داشت که دو عراده آن شنیدر و دو عراده آن اثریسی بود در محل‌های مناسب استوار نمود و سنگرهای دشمن را در زیر آتش شدید توپخانه گرفت و معاون اولش که بنام کری خوانده می‌شد و در جنگ‌های گذشته شجاعت بسیار از خود نشان داده بود و در تهور و جنگجویی و بی‌پروایی یفرم ثانی خوانده می‌شد از طرف چپ با سیصد نفر مجاهد و گیورکی معاون دیگرش با سیصد نفر مجاهد از طرف راست به اردوی سالارالدوله حمله ور شدند.

حمله قشون یفرم بحدی سریع و از روی کاردانی و دقت بعمل آمد که دشمن تاب مقاومت نیاورده از جا کنده شد.

خود یفرم با باقی مانده قشونش به قلب دشمن حمله برد و تلفات بسیاری به آنها وارد آورد و تا ده شوره‌جه که سه فرسنگ تا میدان جنگ فاصله داشت آنها را فراری نمود. در این ده که دارای قلعه مستحکم و برج و باروی مرتفعی بود عبدالباقی خان چاردویی که یکی از سرکردگان نامی سالارالدوله بود با سیصد نفر سوار مسلح جای گرفته بود.

یفرم با توپ و یک دسته مجاهدین به قلب استحکامات مذکور حمله برد و سایر دستجات مجاهدین اطراف قلعه را احاطه کردند. آوانس که یکی از مجاهدین بود در خاطراتی که از خود به یادگار گذاشته می‌نویسد باندازه‌ای به استحکامات دشمن نزدیک شده بودیم که چند نفر از ما هدف گلوله تفنگچی‌هایی که در برج و باروها جای گرفته بودند شدیم اسب مرا با گلوله زدند و همینکه اسب دیگری سوار شدم آن اسب هم تیر خورد و به زمین غلطید دشمن با سرسختی جنگ می‌کرد و از هجوم ما و گلوله‌های توپ پروایی نداشت.

گلوله چون باران به سر مجاهدین می‌بارید معاونین یفرم به او پیشنهاد کردند که

در همانجا بماند و از پیش روی صرف نظر کند و خود آنها ده و قلعه را بتصرف در خواهند آورد.

یفرم این پیشنهاد را نپذیرفت و باز پیشروی کرد چون مجاهدین او را در مخاطره می دیدند از پیش راندنش جلوگیری کردند و او هم از بیخوابی از اسب پیاده شد و روی زمین دراز کشید مجاهدین به ده حمله بردند سواران عبدالباقی خان در قلعه متمرکز شده و با سرسختی می جنگیدند عده ای از مجاهدین در همان محل کشته شدند مجاهدین با دادن تلفات به قلعه رسیدند در قلعه را آتش زدند و در میان گلوله و دود باروت سعی می کردند وارد قلعه شوند همینکه خبر به یفرم می رسد که مجاهدین تلفات سنگین داشته اند یک عده هفتاد نفری را بسرکردگی ابراهام بیاری گرفتند که فرماندهی مجاهدین مهاجم را داشت می فرستد.

در نتیجه دشمن تاب نیاورده عده ای فرار و عده دیگری دستگیر می شوند و مهاجمین وارد قلعه شده به جمع آوری اسلحه ای که بدست آورده بودند می پردازند.

دکتر سهراب خان یکی از جوانان آزادیخواه و با حرارتی بود کشته شدن یفرم و که تحصیلات طبی خود را در فرانسه بیابان رسانیده بود و دکتر سهراب خان در علم جراحی مخصوصاً تخصص بسزایی داشت و با موفقیت در همان ایام انقلاب وارد تهران شد و شوق آزادیخواهی و عشق به وطن او را با سران آزادیخواهان مربوط ساخت و چون طبیب نظمی بود و یفرم هم ریاست نظمی را عهده دار بود این دو مرد انقلابی بطوری بهم نزدیک شدند که می توان گفت جز در ساعات کار سایر ایام را با هم می گذرانیدند و همدم و جلیس یکدیگر بودند. در تمام جنگهایی که پیش آمد دکتر سهراب قدم بدم با یفرم همراه و همدوش و تفنگ بدست با یک شهامتی که از یک نفر طبیب انتظار نمی رفت در راه آزادی می جنگید.

در این سفر جنگی هم دکتر سهراب با اتفاق یفرم از تهران حرکت و در جنگی که شب پیش از این واقعه گذشت شجاعانه جنگید. همینکه به یفرم خبر رسید که مجاهدین قلعه را متصرف شدند و دشمن فراری گشته با اتفاق دکتر سهراب خان برخاستند و راه قلعه را پیش گرفتند. در مجاورت این قلعه یک برج مستحکم سنگی بود که در حدود پنجاه نفر تفنگچی در آن جای گرفته بودند و بر قسمتی از دشت اطراف قلعه تسلط داشتند و از حمله مهاجمین جلوگیری می کردند این عده که در برج بودند پس از فتح قلعه با سرسختی ایستادگی می کردند و حاضر برای تسلیم نمی شدند بهمین جهت فاتحین قلعه برای اینکه از شر گلوله تفنگچیان که در این برج بودند مصون باشند از طرف دیگر به قلعه هجوم بردند و می خواستند پس از خلع سلاح محصورین قلعه به فتح برج